

فصل دوم

امامت

امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب ادارهٔ جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعف‌ها و شهوات و نخوت^۱ و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخهٔ امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی اینکه یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «یا یحیی خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ^۲» - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسان‌ها برای او همه‌چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می‌بینید که مدت کوتاه‌تر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، در طول قرن‌ها همچنان می‌درخشد و باقی مانده است. این نتیجهٔ درس و معنا و تفسیر واقعهٔ غدیر است.^۳ ۱۳/۱۲/۱۳۸۰

واژهٔ امامت - که در اصل به معنای مطلق پیشوایی است - در فرهنگ اسلامی بیشتر بر مصداق

۱. (نخوت) تکبر، خودبینی

۲. سورهٔ مبارکهٔ مریم / آیهٔ ۱۲، «[گفتیم:] ای یحیی! کتاب [خدا] را با جدّ و جهد بگیر.»

خاصی از آن اطلاق می‌گردد و آن، پیشوایی و رهبری در شئون اجتماعی است؛ چه فکری و چه سیاسی. در هر جا از قرآن که مشتقاتِ واژهٔ امامت - مانند امام و ائمه - به کار رفته، ناظر به همین معنای خاص، یعنی پیشوایی امت است. پیشوایی فکری، پیشوایی سیاسی و یا هر دو، پس از رحلت پیامبر و انشعاب فکری و سیاسی مسلمانان که به چند فرقه شدن پیروان اسلام انجامید، از آنجا که نکتهٔ اصلی اختلاف را مسئلهٔ رهبری سیاسی امت تشکیل می‌داده و واژهٔ امامت و امام سرنوشت ویژه‌ای پیدا کرد، بیش از هر معنای دیگری در مفهوم «رهبری سیاسی» به کار رفت و کم‌کم معانی دیگر تحت‌الشعاع این معنی قرار گرفت؛ به طوری که وقتی در قرن دوم هجری مکاتب کلامی اسلام یکی پس از دیگری به وجود آمد و گرایش‌های گوناگون اسلامی را به صورت ایدئولوژی‌ها و مکتب‌های مرزبندی‌شده و مشخص درآورد، یکی از مسائل مهم همهٔ این مکتب‌ها را مسئلهٔ امامت تشکیل می‌داد که به معنای رهبری سیاسی بود. در این مسئله، معمولاً از شرایط و خصوصیات امام - یعنی حاکم و زمامدار جامعه - سخن می‌رفت و هر گروه را در این باره عقیده و سخنی بود.

در مکتب تشیع نیز - که از نظر پیروانش اصلی‌ترین جریان فکری اسلام است - امامت به همین معنا گرفته می‌شد و نظریهٔ آن مکتب دربارهٔ امام، بدین گونه خلاصه می‌گشت که: امام و زمامدار سیاسی جامعهٔ اسلامی باید از سوی خدا معین و به وسیلهٔ پیامبر معرفی شده باشد، و باید رهبر فکری و مفسر قرآن و آگاه از همهٔ رموز و دقائق دین باشد، و باید پاک و معصوم و مبرا از هر عیب و نقیصهٔ خلقی و خلقی و سببی باشد، و باید از دودمانی پاک و پاک‌دامن تولد یافته باشد، و باید و باید. و بدین گونه، امامت که در عرف مسلمانان قرن اول و دوم به معنای رهبری سیاسی بود، در عرف خاص شیعیان، به جز رهبری سیاسی، رهبری فکری و اخلاقی را نیز در مفهوم خود فراگرفت.

هنگامی که شیعه کسی را به عنوان امام می‌شناخت، نه تنها ادارهٔ امور اجتماعی، که راهنمایی و ارشاد فکری و آموزش دینی و تصفیه و تزکیهٔ اخلاقی را نیز از او انتظار می‌برد؛ و اگر این وظایف از او ساخته نمی‌بود، او را به عنوان «امام به حق» نمی‌شناخت و به حُسن ادارهٔ سیاسی

و قدرت‌نمایی نظامی و سلحشوری و کشورگشایی - که در نظر دیگران، معیارهای بسنده‌ای^۱ به شمار می‌آید - قناعت نمی‌ورزید.

بنابر تلقی شیعه از مفهوم امامت، امام یک جامعه، همان قدرت فائده‌ای^۲ است که حرکت جمعی و منش فردی افراد آن جامعه را توجیه و رهبری می‌کند و در آن واحد، هم آموزگار دین و اخلاق، و هم فرمانروای زندگی و تلاش آنهاست. با این بیان، پیامبر نیز امام است؛ چه آنکه رهبری فکری و سیاسی جامعه‌ای که خود شالوده‌ریزی کرده، به‌دست اوست. و پس از پیامبر نیز امت را به امامی نیاز هست تا بتواند جانشین - خلیفه - وی و متحمل بار مسؤولیت‌های او - و از آن جمله رهبری سیاسی - باشد. و شیعه معتقد است که این جانشینی، طبق تصریح پیامبر، از آن علی بن ابی‌طالب و سپس متعلق به امامان معصوم آن خاندان است. (برای تفصیل و استدلال باید رجوع شود به کتب مربوطه)

این نکته گفتنی است که آمیختگی سه مفهوم «رهبری سیاسی»، «آموزش دینی» و «تهذیب روحی» در خلافت و حکومت اسلام - که امامت و حکومت اسلام را دارای سه جنبه و سه بُعد قرار داده است؛ چنان که بعضی از متفکران برجسته این زمان به‌درستی بیان کرده‌اند - ناشی از آن است که اسلام در اصل، این سه جنبه را از یکدیگر تفکیک نکرده و به عنوان برنامه‌ای از این سه جهت، بر انسان عرضه شده است. پس پیشوایی امت نیز به معنای پیشوایی در این سه جهت است و شیعه به دلیل همین گستردگی معنای امامت است که عقیده دارد امام باید از طرف خدا تعیین شود.

نتیجه آنکه برخلاف نظر سطحی‌نگر کسانی که «امامت» را چیزی در قبال «خلافت» و «حکومت» پنداشته و آن را صرفاً یک منصب معنوی و روحی و فکری شمرده‌اند، امام در فرهنگ تشیع «رهبر امت» است؛ هم در امور دنیایی و نظم و نسق زندگی مردم و اداره سیاسی و اجتماعی جامعه (رئیس دولت) و هم در تعلیم و ارشاد معنوی و روحی و گره‌گشایی از مشکلات فکری و تبیین ایدئولوژی اسلام (ایدئولوگ).

این مطلب واضح، چندان از ذهن بیشتر معتقدان امامت بیگانه است که ذکر چند نمونه از

۱. کافی، شایسته

۲. (فوق) مسلط

صدها مدرک قرآنی و حدیثی آن، زاید به نظر نمی‌رسد:

در کتاب «الحجه» کافی، حدیثِ مسوطی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در شناخت امامت و توصیف امام نقل شده است که متضمن خصوصیات پُر معنی و جالبی است؛ از آن جمله درباره امامت: رشته دین، سامان مسلمان، آبادگر جهان، سربلندی مؤمنان، رتبت^۱ پیامبران، میراث جانشینان، خلافت خداوندگار و جانشینی پیامبر. و درباره امام: افزایش دهنده ثروت عمومی، اجراکننده مقررات و حدود الهی، پاسدار مرزها، امین خدا در میان خلق، شعله فروزنده‌ای بر جایگاهی بلند، صلاح‌دهنده^۲ راه خدا، مدافع حریم خدا، به خشم آورنده منافقان، ویرانگر بنیان کافران، عزت‌بخش مؤمنان، ورزیده و کاردار در زمامداری، دانای کار سیاست، کمر بسته فرمان خدا، خیرخواه بندگان خدا، نگاهبان دین خدا.^۳

در روایت دیگری از امام صادق صراحتاً گفته می‌شود: همه امتیازات و نیز همه تعهدات پیامبر را علی و نیز امامان دیگر دارا می‌باشند.^۴

در روایات دیگری از امام صادق و جوب فرمانبری از «اوصیاء» یادآوری شده و سپس توضیح داده شده است که اوصیاء همان کسانی هستند که قرآن از آنان با تعبیر «اولی الامر» یاد

۱. (رتب) منزلت، مرتبه

۲. برافروزنده، بریاکننده

۳. الکافی/ج ۱/ص ۲۰۰، «الإمامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا وعز المؤمنين إن الإمامة أس الإسلام التامی و فرعه التامی بالإمام تمام الصلاة و الزكاة و الصيام و الحج و الجهاد و توفير الفيء و الصدقات و إضفاء الحدود و الأحكام و منع الثور و الأطراف الإمام یحل خلال الله و یحرم حرام الله و یقیم حدود الله و یدب عن دین الله و یدعو إلى سبیل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنیة و الحجة البالغة الإمام كالشمس الطالعة المجللة بئورها للعالم و هی فی الأفق بحيث لا تتأهلها الأیدی و الأبصار الإمام البدر المنیر و السراج الزاهر و التور الساطع و النجم الهادی فی غیاب الدجی و أجواز البلدان و القفار و ليج البحار؛

همانا امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، همانا امامت ریشه با نمو اسلام و شاخه بلند آن است، کامل شدن نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و افزایش غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و نگهداری مرزها و اطراف به وسیله امام است؛ امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام کند و حدود خدا را بیا دارد و از دین خدا دفاع کند و با حکمت و اندرز و حجت رسا مردم را به طریق پروردگارش دعوت نماید، امام مانند خورشید طالع است که نورش عالم را فرا گیرد و خودش در افق است به نحوی که دست‌ها و دیدگان به آن نرسد؛ امام ماه تابان، چراغ فروزان، نور خورشان و ستاره‌ای است راهنما در شدت تاریکی‌ها و رهگذر شهرها و کویرها و گرداب دریاها...»

۴. الکافی/ج ۱/ص ۱۹۶، جری له من افضل ما جرى لمحمد... و لقد حملت علی مثله حمولة... و كذلك یجرى الامنة الهدی واحداً بعد واحد.

۵. سورة مبارکه مائده/ آیه ۵۹، «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منكم؛ ای کسانی که ایمان آوردید از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان فرمان از خودتان هم اطاعت کنید.»

کرده است.^۱

صدها روایت پراکنده در باب‌های مختلف از کتاب‌های گوناگون صریحاً مفهوم امام و امامت در فرهنگ شیعی را «زمامداری» و «ادارهٔ امور امت مسلمانان» دانسته و امامان اهل‌بیت را صاحبان حقیقی حکومت معرفی کرده است؛ به طوری که برای جستجوگرِ مُنصف جای تردید باقی نمی‌گذارد که ادعای امامت از طرف ائمهٔ اهل‌بیت، فراتر از ترتب فکری و معنوی، دقیقاً ادعای حق حکومت نیز هست و دعوت همه‌جاگستر آنان در حقیقت دعوت به مبارزه‌ای سیاسی- نظامی برای به‌دست آوردن حکومت بوده است. پیشوای صادق، ص ۷۴-۶۹

اگر کسی تصور کند که ائمهٔ نه‌گانه و هشت‌گانه از امام سجاد تا امام عسکری فقط به ذکر احکام دین و معارف دین پرداخته و مبارزهٔ سیاسی به شکل‌های متناسب با زمانشان نداشته‌اند، حتماً غور^۲ کافی را در زندگی این بزرگواران نکرده است. آن طوری که از حالات آن بزرگواران به‌وضوح برمی‌آید و اساساً معنای امامت در اسلام و فلسفه‌ای که شیعه برای امامت قائل است، جز این راه هم به‌هیچ‌وجه قبول نمی‌کند و سازگار نیست. و اگر ما دلیل روشنی هم بر مبارزهٔ ائمه نمی‌داشتیم، باید معتقد بودیم که ما خبر نداریم، به ما نرسیده و آن بزرگواران مبارزه می‌کردند. و نمی‌شود ما معنای امامت را آنچنان که در فرهنگ اسلام - نه فقط در فرهنگ تشیع - وجود دارد بدانیم و به آن معتقد باشیم و درعین حال قبول کنیم که مثلاً صدوپنجاه سال و یا بیشتر، ائمه علیهم‌السلام در خانه‌ها نشسته‌اند و دست روی دست گذاشته‌اند و فقط دل را به این خوش کرده‌اند که احکام قرآن و معارف اسلامی را بیان کنند و مبارزهٔ سیاسی نداشته‌اند، چنین چیزی به‌هیچ‌وجه درست نیست. البته وقتی می‌گوییم ائمه مبارزه می‌کردند، باید این را بدانیم که مبارزه در هر زمانی به شکل خاصی است. گاهی مبارزه با کار فرهنگی، علمی، سیاسی، تشکیل و تحزب و ایجاد سازماندهی و گاهی با کارهای خونین، فعالیت‌های جنگی و نبرد آشکار است و هر زمان مبارزه به‌نحوی است.^{۱۳۶۶/۵۸}

ممکن است بعضی اشکال کنند که ائمه علیهم‌السلام چطور برای قبضه کردن حکومت مبارزه می‌کردند، درحالی که با علم الهی خودشان می‌دانستند که به حکومت نخواهند رسید.

۱. الکافی/ج ۱/ص ۱۸۹

۲. (غور) تأمل و تفکر عمیق

خُب معلوم است، زندگی ائمه علیهم السلام نشان داد که اینها نتوانستند به حکومت دست پیدا کنند و جامعه و نظام اسلامی را آن طور که میل و وظیفه شان بود، تشکیل دهند. اما چطور ائمه علیهم السلام با بیان اینکه این را می دانستند و به الهام الهی از آن آگاه بودند، این کار را انجام دادند؟ در جواب این فکر باید بگوییم، دانستن اینکه به هدف نخواهند رسید، مانع از انجام وظیفه نمی شود. شما در زندگی پیغمبر نگاه کنید. پیغمبر اکرم می دانستند که در جنگ احد شکست خواهند خورد. می دانستند، آنهایی را که در شکاف کوه نشانده اند، نخواهند نشست و به طمع غنیمت پایین خواهند آمد. پیغمبر آن روزی که به طائف رفت تا بنی سقیف را هدایت کند و از شر مکی ها به طائفی ها پناه برد، می دانست که طائفی ها با پاره سنگ از او استقبال می کنند. این قدر سنگ به او می زنند که ساق مبارکش خونی می شود و مجبور می شود برگردد. ائمه علیهم السلام همه اینها را می دانستند. امیرالمؤمنین می دانست که در بیست و یکم ماه رمضان به شهادت خواهد رسید، اما در عین حال اندکی قبل از ماه رمضان، اردوگاه وسیعی در بیرون کوفه درست کرد برای اینکه به ادامه جنگ با معاویه بپردازد. اگر دانستن امیرالمؤمنین موجب می شود که او بر طبق روال عادی و معمولی عمل نکند، چرا این اردوگاه را درست کرد، چرا این لشکرکشی را کرد؟ مردم را برد بیرون کوفه و منتظر نگه داشت، چرا؟ چه فایده ای داشت؟ اینکه ائمه علیهم السلام می دانستند که به حکومت نمی رسند نباید موجب آن بشود که تلاش خودشان را نکنند. باید تلاش و مبارزه بکنند و مثل کسی که نمی داند و اطلاع ندارد چه پیش خواهد آمد، تمام کارهای کسی را که نمی داند چه پیش خواهد آمد باید انجام بدهند. ۱۳۶۴/۱/۳۰

چهار دوره جریان امامت

جریان امامت، از نخستین روز پس از رحلت پیامبر - ماه صفر سال یازده هجری - پدید آمد و تا سال وفات امام حسن عسکری - ماه ربیع الاول سال دویست و شصت هجری - در میان جامعه مسلمانان ادامه یافت. در این مدت، امامت به طور تقریبی چهار دوره را گذرانید و هر دوره با ویژگی هایی از لحاظ موضع گیری امامان در برابر قدرت های مسلط سیاسی. دوره اول، دوره سکوت یا همکاری امام با این قدرتهاست. جامعه نوپا و جدیدالولادة اسلامی با وجود دشمنان قدرتمند و ضریب خورده خارجی، و با وجود عناصر تازه مسلمان و درست جان یفتاده

داخلی، به هیچ وجه تابِ دودستگی و اختلافِ صفوف را ندارد. کمترین رخنه‌ای در پیکر استوار این جامعه می‌تواند همچون تهدیدی نسبت به اصل و اساس آن باشد. از طرفی زاویهٔ انحراف واقعیت از حقیقت، آنچنان فاحش نیست که برای کسی همچون امیرالمؤمنین - که خود دلسوزترین و متعهدترین انسان نسبت به مکتب و جامعهٔ اسلامی است - قابل تحمل نباشد و شاید به همین جهات، که از پیش در آینهٔ بینش پیامبر اکرم منعکس بود، پیامبر به این شاگرد برگزیدهٔ خود فرمان داده بود که در برابر چنین حوادثی صبر و تحمل پیشه سازد.

این دوره، سراسر بیست و پنج سالِ میانهٔ رحلت پیامبر اکرم - سال یازده هجری - و آغاز خلافت امیرالمؤمنین - سال سی و پنج - را در بر می‌گیرد. آن حضرت در نامه‌ای خطاب به مصریان، وضع خود را در آغاز این فترت^۱، این‌گونه تشریح می‌کند: «فَأَمَسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَيَّ مَخْفَى دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَخَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهٖ عَلَيَّ أَعْظَمُ مِنْ فَوْتٍ وَلَا يَتَكَمَّرُ فَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ»؛ نخست از همهٔ جریان‌ها کناره گرفتم تا آنکه دیدم گروه‌هایی، از اسلام رجعت کرده و به نابودی اسلام دعوت می‌کنند. بیم آن بود که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم، در اسلام رخنه یا ویرانی‌ای پدید آید که خسارات آن عظیم‌تر باشد از موضوع از دست دادن خلافت، این بود که به‌پاخاستم و کمر بستم.^۲

زندگی بیست و پنج سالهٔ علی علیه‌السلام در این دوره، حاکی از دخالت فعال و کمک و حمایتی است که از روی کمال دلسوزی نسبت به اسلام و جامعهٔ مسلمانان انجام می‌گرفته است. پاسخ‌ها و راهنمایی‌های آن حضرت به خلفای زمان دربارهٔ مسائل سیاسی و نظامی و اجتماعی و غیره، در نهج‌البلاغه و دیگر کتب حدیث و تاریخ نقل شده و شاهدِ تردیدناپذیری است بر این شیوه در زندگی امام.

دورهٔ دوم، دورهٔ به قدرت رسیدن امام است. این دوره، همان چهار سال و نه ماه خلافت امیرالمؤمنین و چند ماه خلافت حسن بن علی است که با همهٔ کوتاهی و با وجود ملالت‌ها و دردسرهای فراوانی که از یک حکومت انقلابی، غیرقابل تفکیک است، درخشنده‌ترین

۱. (فت‌ر) زمان بین دو مرحله

۲. نهج‌البلاغه/ نامهٔ ۶۲

سال‌های حکومت اسلامی به‌شمار می‌رود. روش‌های انسانی و عدالت مطلق و رعایت ابعاد گوناگون اسلام در زندگی جامعه، همراه با قاطعیت و صراحت و جرأت، در این دوره بیش از همیشه تاریخ ثبت و ضبط است.

این دوره از زندگی امامان، مسطوره و نمونه‌ای بود برای حکومت و نظام اجتماعی که در دو قرن بعد از آن همواره امامان شیعه بدان فراخوانده و در راه آن تلاش کرده‌اند و شیعه همچون خاطره‌ای گرمی از آن یاد می‌کرده و دریغ آن را می‌خورده و رژیم‌های زمان‌های بعد را در مقایسه با آن محکوم می‌ساخته است. درعین حال درسی و تجربه آموزنده‌ای بوده که می‌توانست وضع و حال یک حکومت انقلابی و صددرصد اسلامی را در میان جامعه و مردمی تربیت‌نیافته یا به انحراف کشانیده شده، نشان دهد و از آن‌روز روش‌های درازمدت و همراه با تربیت‌های دشوار و سخت‌گیرانه‌ای حزبی را بر امامان بعدی تحمیل کند.

دوره سوم، بیست سال میانۀ صلح امام حسن - سال چهل و یک - و حادثۀ شهادت امام حسین - محرم سال شصت و یک - است. پس از ماجرای صلح، عملاً کار نیمه‌مخفی شیعه شروع شد و برنامه‌ای که هدفش تلاش برای بازگرداندن قدرت به خاندان پیامبر در فرصت مناسب بود، آغاز شد. این فرصت طبق برآورد عادی، چندان دور از دسترس نبود و با پایان یافتن زندگی شرارت‌آمیز معاویه، امید آن وجود داشت. بنابراین می‌توان دوره سوم را «دوره تلاش سازنده کوتاه‌مدت برای ایجاد حکومت و رژیم اسلامی» نام داد.^۱

و بالاخره، چهارمین دوره، روزگار تعقیب و ادامه همین روش در برنامه‌ای درازمدت است؛ در زمانی نزدیک به دو قرن، و با پیروزی‌ها و شکست‌هایی در مراحل گوناگون، و همراه با پیروزی قاطع در زمینۀ کار ایدئولوژیک، و آمیخته با صدها تاکتیک مناسب زمان، و مزین با هزاران جلوه از اخلاص و فداکاری و نمودارهای عظمت انسان طراز اسلام. پیشوای صادق، ص ۱۶-۱۹.

مهمترین چیزی که در زندگی ائمه به‌طور شایسته مورد توجه قرار نگرفته، عنصر «مبارزه حادّ سیاسی» است از آغاز نیمۀ دوم قرن اول هجری، که خلافت اسلامی به‌طور آشکار با پیرایه‌های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرائله پادشاهی بدل گشت، ائمه

۱. در این‌باره ضمن چند سخنرانی، به شرح و تفصیل و با ذکر مدارک و شواهد بحث کرده‌ام. (نویسنده)

اهل بیت علیهم السلام مبارزهٔ سیاسی خود را به شیوه‌ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگ‌ترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایهٔ امامت بود. بی‌شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف‌ها و کج‌فهمی‌ها از معارف اسلامی و احکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت به حساب می‌آمد. اما طبق قراین حتمی، جهاد اهل بیت به این هدف‌ها محدود نمی‌شد و بزرگ‌ترین هدف آن، چیزی جز «تشکیل حکومت علوی» و تأسیس نظام عادلانهٔ اسلامی نبود. بیشترین دشواری‌های زندگی مرارت‌بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان، به‌خاطر داشتن این هدف بود و ائمه از دوران امام سجاد و بعد از حادثهٔ عاشورا به زمینه‌سازی درازمدت برای این مقصود پرداختند.

در تمام دوران صدوچهل سالهٔ میان حادثهٔ عاشورا و ولایتعهدی امام هشتم جریان وابستهٔ به امامان اهل بیت - یعنی شیعیان - همیشه بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین دشمن دستگاه‌های خلافت به حساب می‌آمد. در این مدت بارها زمینه‌های آماده‌ایی پیش آمد و مبارزات تشیع، که باید آن را «نهضت علوی» نام داد، به پیروزی‌های بزرگی نزدیک گردید، اما هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهایی پدید می‌آمد و غالباً بزرگ‌ترین ضربه از ناحیهٔ تهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا به شهادت رساندن آن حضرت، وارد می‌گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می‌رسید، اختناق و فشار و سخت‌گیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه، به زمان طولانی دیگری نیاز بود.

ائمه در میان توفان سخت این حوادث، هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لابه‌لای گذرگاه‌های دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ‌زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر بُرنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرورفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد. ۱۳۶۳/۵/۱۸